

دکتر رضا اشرفزاده

استاد زبان و ادبیات فارسی

انیس اشرفزاده

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان انگلیسی

## پیشینه موسیقی درمانی

### چکیده

نظریات گوناگونی درباره اصل موسیقی، در جوامع گوناگون بشری دیده می شود، بومیان آمریکا، موسیقی را از موهبت‌های الهی می دانند، برهما، موسیقی را به عنوان ودای پنجم بر روی زمین آورد، پیروان فیثاغورث، آن را لحن موسیقی خلقت دانسته اند و آن را برگرفته از بانگ گردشهای چرخ شناخته اند و این نظر را حکما و فلاسفه یونانی و اسلامی پذیرفته اند. عطار آن را «لحن موسیقی خلقت» و مولوی «زبان هاتف غیبی» می شناسد. امروزه تأثیر موسیقی را در کودکان شیرخواره، حیوانات و گیاهان به صورت تجربی دریافته اند و بر روی بیماران نیز تجربه کرده اند و بعضی از امراض را نیز به وسیله آن درمان بخشیده اند، داستانها و حکایاتی وجود دارد که در گذشته، حکیمان و طبیبانی بوده اند که نه تنها بیماران را به وسیله موسیقی شفا می داده اند بلکه مرده ای را که در اثر سکت قلبی از جهان رفته بود با بعضی نغمات موسیقی، به زندگی برگردانده اند.

### واژه های کلیدی:

موسیقی خلقت، موسیقی غیب، موسیقی مذهبی، مهارت یعقوب کندی.

و يَشْفُونَ الْأَمْرَاضَ بِالزُّمْرِ وَالْأَلْحَانِ

فهرست بیرونی / ۲۳

در مورد این که اصل موسیقی از کجاست، در جوامع گوناگون بشری، نظرهایی - هر چند متفاوت - ذکر کرده‌اند اما در یک نقطه مشترک، این نظریه‌ها به هم می‌رسد و آن این که این نغمات، برگرفته از «صوت نخستین» و آوای گردشهای چرخ است.

از دید بومیان آمریکا «موسیقی و آواز مقدس، موهبت‌های خداوندانند، بر اساس اساطیر، لرد شیوا، موسیقی و آواز را از صوت نخستین خلق کرد و آن را به الهه‌ای که همسرش بود و پارواتی (parvati) نام داشت، آموخت، که پارواتی، خود آن را به سایر خدایان و بت‌ها بیاموزد.

برهما (Brahma)، خدایی که برای افراد بشر دلسوزی می‌کرد، موسیقی را به عنوان ودای پنجم بر روی زمین آورد، از آن زمان هندوها، همسر برهما - سارواتی - را به عنوان خدای موسیقی، علم و گفتار، ستایش می‌کنند.» (کمپبل، ۲۴۳/۱۳۸۰)

پیروان فیثاغورث که عدد را اصل مبادی موجودات می‌دانند و ترکیب اصوات را در تولید نغمات، تابع تناسبات عددی تصور می‌کردند و فرض می‌کردند که فواصل گرات از یک‌دیگر به نسبت فواصل اعدادی است که آوازه‌ها را می‌سازد و از گردش آنها نغمه‌ای ساز می‌شود که روح عالم است و این نغمه را - که بسیار دلنشین نیز هست - لحن موسیقی خلقت می‌گویند، و در حقیقت لحن موسیقی خلقت را روح عالم وجود نامیدند. (فروغی، ۶/۱۳۴۴)

این عقیده از طریق نویسندگان رسایل اخوان الصفا، (ج ۲۵۱/۱ به بعد) در میان مسلمانان، خاصه صوفیان - و بخصوص صوفیان اهل سماع - نفوذ کرد، «چه، آنها - اخوان الصفا - در رسایل خود، به این عقاید، اشاره بسیار کرده‌اند.» (گوهرین، ج. منطق/۲۹۹)

حکما و فلاسفه نیز برای گردش افلاک، آوایی خوش قایل بودند و معتقد بودند که از گردش افلاک، آوایی برمی‌خیزد که فرشتگان و بهشتیان آن را می‌شنوند و لذت می‌برند، بعضی از فرزندان آدم نیز که دارای هوشی سرشار و گوش تیز و شنوا و احساسی رقیق

و دریافتی دقیق بودند، گاه گاهی این نغمات را می شنیدند و علم موسیقی بر اساس این دریافتها به وجود آمده و شکل گرفته است، به همین جهت عطار نیشابوری، موسیقی دانی را مرهونِ لحنِ موسیقی خلقت می داند که:

کرد از جانِ مردِ موسیقی شناس      لحنِ موسیقی خلقت را سپاس

منطق الطیر/۳۵

و صوتِ زیبای حضرت داوود را، راهنمایی برای شنیدن لحنِ موسیقی خلقت می داند که:

حلقِ داوودی به معنی برگشای      خلق را از لحنِ خلقت ره نمای

همان/۳۶

و کسی را که التذاذ معنوی از موسیقی - موسیقی غیب - می برد «اهل سپاس موسیقی» می نامد:

به موسیقی غیب، اهل سپاسی      که این نه پرده را نیکو شناسی

اسرارنامه/۱۳

عطار، در غزلی زیبا، با مطلع:

مرا ز هاتفِ همت رسد به گوش، خطاب      کزین رواق، طنینی که می رسد در یاب

می فرماید:

رواقِ چرخ، همه پُرصدای روحانی است      در آن صدا، همه صیتِ و زیرِ عرش مآب

دیوان/۴۹

مولوی نیز، که خود از عارفانِ سماعی است و اهلِ شور و حال، و نغماتِ رباب و نی را، زبانِ هاتفِ غیبی می داند و به همراه این نغمات، در مجالسِ سماع، دستی بر جهان خلقت می افشاند و پای بر سر هستی می کوبد، موسیقی را برگرفته از «دوار چرخ» می داند و اجزای وجود آدم - انسانها - را در بهشت به پای این مجلسِ سماعِ غیبی و «صدای روحانی» می نشاند و می فرماید:

..لیک بُد مقصودش از بانگِ رباب  
 ناله سُرنا و تهدیدِ دُهل  
 پس حکیمان گفته‌اند این لحنها  
 بانگِ گردشهای چرخ است این که خلق  
 مؤمنان گویند کآثار بهشت  
 ما همه اجزای آدم بوده‌ایم  
 گرچه بر ما ریخت آب و گل، شکی  
 لیک چون آمیخت با خاکِ گُرب  
 همچو مشتاقان خیال آن خطاب  
 چیزکی مآند بدان ناقورِ گل  
 از دوارِ چرخ می‌گیریم ما  
 می‌سرایندش به طنبور و به حلق  
 نغز گردانید هر آواز زشت  
 در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم  
 یادمان آمد از آنها چیزکی  
 کی دهند این زیر و این بم آن طرب؟...

مثنوی، ۴/ب/۷۳۰ به بعد

باید توجه داشت که غرض از «موسیقی» به طور عام، هر حرکت و صدایی موزون و متناسب است که در عالم خلقت، می‌توان شنید، به قول کمپ بل (Campell) «موسیقی، آوای زمین، آسمان، امواج و توفانهاست، انعکاس صدای قطاری است که از دور دستها به گوش می‌رسد، طنین صدای ضربان چکشِ نجاری است که به کار مشغول است. از نخستین فریاد زندگی، تا آخرین نفس در دمِ مرگ، از ضربانِ قلبمان تا تخیلاتِ سر به فلک کشیده‌مان، در هر لحظه از زندگی، در پوششی از اصوات و ارتعاشات، پیچیده شده‌ایم. موسیقی، نخستین نفسِ خلقت و گویش فرشتگان و ذرات است...» (اعجاز موسیقی / ۱۴)

با این دید است که گوشِ شنوا و ذهنِ رفیق، از صدای چهجه بلبلان و آوای ریزش آب از آبشار و... به طرب و شادی در می‌آید. بنابراین چندان نباید تعجب کرد که مولوی، از صدای چکش زَر کوبان، به طرب و سماع درآید.

\*\*\*

علاوه بر تأثیر موسیقی بر بزرگسالان، نمونه‌هایی از تأثیر موسیقی در کودکان و خردسالان از گذشته‌های دور، در تواریخ نقل کرده‌اند، - البته این موسیقی، غیر از لالای مادرانه است که طفل با شنیدن آن آرامش می‌یابد و به خواب فرو می‌رود-

در ایران زمان ساسانی، پادشاهی در می‌گذرد - ظاهراً هرمز دوم - و از او پسری دو ساله - شاپور دوم، دهمین پادشاه ساسانی - به جا می‌ماند، موبدان در گزینش او به پادشاهی تردید داشتند، برای این که بدانند آیا از هوش و استعداد ذاتی برخوردار است یا خیر، به تدبیر وزیر بزرگ - بزرگمهر - نوازندگان را بر کنار گهواره او به نواختن واداشتند و چون کودک با تکان دادن دست و پای خویش ابراز شادمانی کرد، او را دارای هوشی سرشار شناختند و به پادشاهی برگزیدند. (عوفی، ۳۶۶/۱۳۳۵)

«دانشمندان، اخیراً گزارشی نموده‌اند که ادراک نوزادان از موسیقی، مشابه این عمل در بزرگسالان است و طنین آهنگین را به صداهای زمخت و ناهنجار ترجیح می‌دهند. در پژوهشی، دانشمندان، سی‌ودو نوزاد را که همگی چهارماهه بودند، در معرض شنیدن مجموعه‌ای از آهنگهای محلی اروپایی که برای آن‌ها بیگانه بود قرار دادند، حالات مختلف این مجموعه، به صورت هماهنگ و ناهمگون و غیر هماهنگ، برای نوزادان نواخته شد، هنگام شنیدن ملودیهای آهنگین، تمرکز نوزادان افزایش یافت، کمتر می‌جنبیدند و از بهانه‌گیری‌های آنها نیز کاسته شد و در مقابل، تعداد زیادی از نوزادان، با شنیدن صداهای ناموزون و ناهماهنگ همان مجموعه، به شیون پرداختند و خود را به جانب مخالف بلندگو چرخاندند.» (کمپ بل، ۱۱۳/۱۳۸۰)

تأثیر موسیقی در حیوانات، از جمله شتر نیز قابل ملاحظه است که با خواندن «حُدی» آن چنان به وجد درمی‌آید که با بارهای سنگین، راه مثلاً دو روزه را یک روزه می‌پیماید و چون به سر منزل می‌رسد از پا درمی‌آید<sup>۲</sup>، یا کودکی سیاه از خیل بنی‌هلال، که شتر زاهد را با آوازی خوش، چنان به شوق درمی‌آورد که سوار خود را فرو می‌اندازد و راه بیابان پیش می‌گیرد. (رک. سعدی، ۵۰/۱۳۸۶)

در هند، آوای نای مخصوص، مار را از سبد، چرخ‌زان برمی‌آورد و به آهنگ آن به حرکت وا می‌دارد، نی چوپانان نیز - اگرچه نغمه دلتنگیهای چوپانان است - در گوسفندان بی‌تأثیر نیست، شاید به جهت همین تأثیر است که مرحوم صبا، آهنگ «گوسفند دوخوان» (= فراخوان گوسفند) را ساخته است.

امروزه تأثیر موسیقی بر گیاهان نیز ثابت شده است و گیاهانی که برای آنها سازی می‌نوازند بیشتر و زودتر از سایر گیاهان رشد می‌کنند. از این جهت است که فیلسوفان، برای «سماع طبیعی» ارزش بسیار قائلند و آن را بخشی از فلسفه و در کنار آن از

پزشکی می‌دانند. (کافی است به کتاب شفای ابن‌سینا و بخش «سمع طبیعی» در آن، نظری افکنده شود).

صوفیانی نیز که اهل وجد و سماعند، برای این سماع، تأویلها قایل می‌شدند و شرطهای سنگینی قرار می‌دادند، زیرا که آن را از جانب حق می‌دانستند. مثلاً به زعم ابوسعید ابی‌الخیر، برای این که جوانان را از کبایر بازدارند، به سماع تشویق می‌کردند، او می‌گوید:

«...چون همه هواها جمع شود، العیاذ بالله، در کبیره مانند، آن آتش هوی در سماع ریزد اولی‌تر، که به چیزی دیگر رود.» (اسرارالتوحید/ ۲۲۳)

و معتقد است که: «سمع هر کس رنگ روزگار وی دارد، کس باشد که به دنیا شنود، و کس بود که بر هوای نفس شنود، کس باشد که بر دوستی شنود، و کس باشد که بر وصال و فراق شنود، این همه وبال و مظلمت آن کس باشد، چون روزگار با ظلمت باشد، سماع با ظلمت بود و سماع درست آن باشد که از حق شنود.» (همان/ ۲۷۷)

در مرصادالعباد بحثی دلکش درباره سماع و تأثیر آن دارد، او می‌گوید:

«...پس هر قول که از اقوال شنود، در کسوت صوتی خوش و وزنی موزون از آن قول و ذوق، خطاب «آلت بریکم» یابد و بدان صوت و وزن، جنبش شوق سوی حق پدید آورد، آخر کم از شتری نیست که به صوت خوش حُدی، جنبش شوق سوی وطن مألوف و مرعی معروف خود پدید می‌آورد و بدان وزن موزون، مرغ روحانیت قصد مرکز اصلی و آشیان حقیقی کند و چون خواهد که در پرواز آید، قفس قالب، که مرغ روح را در وی مقید است، مزاحمت نماید، چون ذوق خطاب یافته است، مرغ روح، آرام نتواند گرفت، در اضطراب آید، خواهد که قفس قالب بشکند و با عالم خویش رود:

آن بلبل محبوس که جان دارد نام دستش به شکستن قفس می‌نرسد»

(نجم الدین رازی، بی تا/ ۲۰۵ به بعد)

صاحب قابوسنامه، در باب سی و ششم از کتاب خویش، بحثی ممتع درباره دستان و موسیقی و پسند هر طبع، از پیر و جوان و اهل جد و هزل و...، در نصیحت به فرزند می‌آورد، از جمله می‌گوید:

«اول، دستانِ خسروانی زنند، و آن از بهرِ مجلسِ ملوک ساخته‌اند، و بعد از آن، طریقه‌ها بر وزنِ گران نهاده‌اند، چنان که بدو سرود بتوان گفتن، و آن را «راه» نام کرده‌اند و آن، راهی بود که به طبعِ پیران و خداوندانِ جدّ نزدیک بود، پس این راهِ گران، از بهرِ این قوم ساخته‌اند و آن‌گاه چون دیدند که خلق، همه پیر و اهلِ جدّ نباشند، گفتند: این، از بهرِ پیرانِ طریقی نهاده‌اند و از بهرِ جوانان نیز طریقی بنهیم...» (عنصرالمعالی، ۱۹۳/۱۳۶۴)

حتّی در تعیین نوع دستان به رنگ چهره و طبیعت انسانها نیز توجه می‌کرده‌اند، عنصرالمعالی در دنبالهٔ همان نصایح به فرزندش گیلان‌شاه می‌گوید:

«...و در مجلس که بنشینی، نگاه کن، اگر مستمع سرخ‌روی و دموی‌روی باشد، بیشتر بر «بم» بزن! و اگر زرذروی و صفراوی بود، بیشتر بر «زیر» بزن، و اگر سیاه‌گونه و نحیف و سودایی بود، بیشتر بر «سه تا» بزن و اگر سفیدپوست و فربه بود و مرطوب بود، بیشتر بر «بم» بزن، که این روده‌ها را بر چهارطبع مردم ساخته‌اند... و باید بدانی که به هر وقت چه باید گفتن و نباید که اندر بهار، «خزانی» گویی و در خزان «بهاری» و در تابستان، «زمستانی» و در زمستان «تابستانی» وقت هر سرودی باید که بدانی.» (همان / ۱۹۴)

به همین جهت موسیقی‌دانان چیره‌دست می‌دانستند که هر وقتی، چه «راهی» را اقتضا می‌کند مثلاً «راه‌راست» را در ظهر، و «ماهور» را در شب و «عراقی» را در چاشتگاه و «راهوی» را در صبح و هنگام صبح می‌نواختند:

مطربا! قولی بگواز راهوی      راه، راه راهوی ست اندر صبح

(عطار، دیوان / ۱۱۵)

\*\*\*

آنچه مسلم است، کسانی که به تأثیر موسیقی قایلند، بر تأثیر آن بر روح و جان آدمی تأکید دارند و حرکات جسم را نیز تابع حرکت و بسطِ روح می‌شناسند، بدین طریق که شنیدنِ نغمه و آهنگ، از راه گوش، اعصاب مغز را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بدین طریق، روح از آن متأثر می‌گردد.

گیرندهٔ اصلی، که بر بالای آنتن به پا ایستاده یا نشسته بدن آدمی قرار گرفته و امواج صوتی را دریافت می‌کند، گوش است، بدین طریق، که گوش فرکانسهای صوتی را از

جهان خارج می‌گیرد، «تعقیب حرکت مارپیچی صوت، از درون گوش و سیستم اعصاب مرکزی و درک چگونگی تأثیرات گوش داخلی بر روی حرکت آرواره و توانایی ما در چرخیدن، خم شدن و قرار دادن خود در فضا، از جهت درک رشد نفسانی حایز اهمیت است (کمپ بل، ۱۳۸۰ / ۱۰۵) بنابراین گوش، کلید اصلی شنیدن و در مرتبه بعدی احساس و درک موسیقایی صداست، بی‌جا نیست که نام موسیقی را در زبان عرب و ایرانی «سَماع» نهاده‌اند، یعنی شنیدن و گوش کردن، به همین جهت، گوش کردن عمیق، در تضاد با دست زدن است، زیرا گوش کردن، فرصتی به روح می‌بخشد که توسط رایحه و شهد موسیقی، به نوازش و حرکت و جنبش درآید و التذادی به انسان دست دهد که باعث نشاط و سرزندگی او بشود، حتی شنیدن نوع موسیقی بر روی اعصاب درونی انسان تأثیر می‌گذارد و باعث ترشح هورمونهای گوناگون بدن می‌گردد و بدن را تحت تأثیر قرار می‌دهد، از جمله، میزان ترشح آندورفین را افزایش می‌دهد، و این آندورفین می‌تواند از شدت درد کاسته، به انسان «نشگی طبیعی» بخشد. (همان/۱۳۵)

آورام گلداستین - محقق کالیفرنایی - «کشف کرد که نیمی از افراد مورد آزمایش، در هنگام گوش دادن به موسیقی، به احساس وجد و شعف و آفری دست یافته‌اند، مواد شیمیایی درمانی که در ضمن خشنودی ترشح می‌شوند و غنای احساسی در موسیقی - حاشیه‌های صوتی، موسیقی مذهبی، مارش نظامی و قطعاتی که با طبل نواخته می‌شود - باعث ترشح ماده بی‌حس کننده خود بدن گشته و سیستم ایمنی بدن و اعمال آن را تقویت می‌نماید... او فرضیه خود را بر این اصل قرار داد که «شور موسیقی و شعفی که در اثر شنیدن موسیقی خاص به انسان دست می‌دهد ناشی از ترشح آندورفین از غده صنوبری و نتیجه فعالیت الکتریکی بخشی از مغز است که هم با سیستم لیمبیک و هم با مراکز عصبی خودکار در رابطه است.» (همان/همان)

در مجله انجمن پزشکی آمریکایی در سال ۱۹۹۶، پژوهشهایی درباره موسیقی درمانی نشر یافته بود که: یافته‌هایی تازه، از جمله درباره درمان بیماران سرطان خونی، بیماریهای پوستی، سرخچه و حتی مداوای بیماران ایدزی، دیده می‌شد، و حتی نوید داده بودند که «در آینده بتوان از این شیوه درمانی، در موارد دور از ذهن و غیرقابل تصور، استفاده کرد.» (همان/همان)



- البته باید در نظر داشت که هر گونه موسیقی مبتذل و صداهاى غیرمتعارف، نه تنها کمکی به درمان بیماریها نمی‌کند، بلکه تحریک بعضی از نظام عصبی به وسیله موسیقی‌های تند و بلند و گران، کاملاً قسمتهایی از اعصاب را مختل و گاه سبب بروز ناهنجاریهایی در سیستم بدن می‌شود که یک نمونه بارز آن، ایجاد میگرنها و سردردهای مزمن است. -

\*\*\*

اگرچه از حدود قرن بیستم در آمریکا و اروپا، تحقیقاتی در مورد موسیقی درمانی کرده‌اند و به نتایجی نیز رسیده‌اند مثلاً کشف کرده‌اند که موسیقی می‌تواند به تنظیم هورمونهای استرس‌زا پردازد یا سیستم امنیتی بدن را تقویت کند، یا ادراکِ تجسّمی انسان را تغییر دهد، یا اینترلوکین<sup>۴</sup> را در خون از ۱۲/۵ به ۱۴ برساند و... اما از گذشته‌های دور، در دنیای اسلام و ایران، به خاصیت درمان‌بخشی موسیقی پی برده بودند و مخصوصاً «سماع طبیعی» را برای درمان بعضی از بیماریها، می‌شناختند و گاه تجویز می‌کردند.

ابن هندو، در آن‌جا که از علومی یاد می‌کند که یک پزشک باید بداند، می‌گوید:  
«علم موسیقی از جهتی داخل در صناعت طبّ است و ثاون اسکندرانی، از بقراط نقل کرده است که فیلسوفان متقدّم، بیماران را با الحان و آهنگها شفا می‌بخشیدند و آلتی را به کار می‌بردند که «لورا» نامیده می‌شد. (مفتاح‌الطبّ/۵۶)

علاءالدین کحّال می‌گوید: «حکایت شده است که در جزیره اندلس، پزشکانی هستند که با موسیقی آشنایی دارند، آنان، نبض بیمار را می‌گیرند و با نغماتی که مناسب حال اوست می‌نوازند و با این عمل بسیاری از دردهای بیمار را از بین می‌برد.» (الاحکم النبویه فی الصناعه الطبیه، ج ۳۲/۲، به نقل از محقق/۷۱)  
و در تاریخ الحکمای قفطی آمده است:

«و از عجیب آنچه حکایت کرده‌اند از یعقوب بن اسحاق کندی<sup>۵</sup> - ف ۲۵۸ - آن است که در جوار وی مردی بود از تخار، که ثروت تمامی داشت، و پسری بود او را، که متکفل جمع امور بودی، از بیع و شری و دادن و ستدن و ضبط محاسبات و غیر ذلک، و تاجر

مذکور همواره در مقام ایذا و آزار «یعقوب» بودی از جهت تَوَقَّرِ او بر فلسفه، و وی را متهم داشتی و جَهْلُهُ عامّه را بر وی اِغرا نمودی.

اتِّفَاقاً پسرِ تاجر را ناگاه سکت‌های عارض شد، و تاجر را بدان سبب عقل از سر بیرون رفت، و نمی‌دانست که چیست از اموال او نزد مردم، و چیست از مردم نزد وی. لاجرم، جزعی بی‌اندازه کردی؛ و طبیبی در مدینه السّلام نماند الا آن که التماسِ حضور او بر سرِ پسر کرده، بعضی از استماع صورتِ حال، راضی به آمدن نشدند، و بعضی که آمدند، تدبیری مفید نتوانستند، تاجر بیچاره اضطراراً به بعضی از معارف توسّل نموده، التماسِ حضور «یعقوب» کرد.

راوی گوید: چون یعقوب حاضر شد، و پسر را بر آن حال دید، و نبض بازجُست، بفرمود تا چند نفر از شاگردان او را که به تعلیم او در فن موسیقی حذاقت و مهارتی داشتند و در نواختن نغمات، که موجب حُزن شوند و راهها که موجب فرح و تقویت قلب گردند، مستبصر گشته حاضر گردانیدند.

پس حاضر شدند از ایشان چهارنفر، و امر کرد ایشان را تا نزدیک سرِ علیل نشسته، شروع در نواختنِ عود کردند، و باز نمود ایشان را که ایقاعِ نغمات چگونه نمایند از حرکتِ اصابع بر دستانها و انتقال از دستانی به دستانی.

پس ایشان موافقِ فرموده او، به ضربِ عود مشغول گشتند و نبضِ علیل در دست یعقوب می‌بود. تا انجامید به آن که آمدوشدِ نَفَس از علیل ظاهر شد و نبضش رفته‌رفته قوّت می‌گرفت تا آن که به حرکت آمد و چشم بگشود و بنشست و سخن توانست کرد و ایشان همچنان در نواختنِ عود مُصِرّ و مستمر می‌بودند.

این وقت یعقوب، تاجر را گفت: بپرس از پسرَت آنچه پرسیدنی است و یک‌یک را ثبت کن...» (قفطی، ۱۰۸/۱۳۷۲)

این چند نمونه مختصر، دلیل آن است که اولاً موسیقی جزیی از طب و طب جزیی از فلسفه بوده است و بدین سبب، طبیب را حکیم می‌گفتند. ثانیاً در دنیای شرق، از گذشته‌های دور به تأثیر موسیقی بر روی اعصاب و اعضای بدن واقف بوده‌اند و به وسیله آن، بعضی از بیماریها را درمان می‌کرده‌اند. البته سخن و شعر به همراه موسیقی، تأثیری دوبرابر داشته و دارد و اشاره ناصرخسرو نیز به همین مراتب است، که گفته:

فسونگر به گفتار نیکو همی      برون آرد از دردمندان سقم

دیوان/۴۰

### یادداشت‌ها

۱. پرده‌های اصلی موسیقی در گذشته دوازده پرده یا مقام بوده است:

نوا و راست، حسینی و راهوی و عراق      حجاز و زنگله و بوسیلک با عشاق  
دگر سپاهان، باقی، بزرگ و زیر افگند      اسامی همه پرده‌هاست بر اطلاق

(لغت نامه دهخدا)

۲. سپهسالار روایت می‌کند: روزی مولانا از بازار زرگران می‌گذشت، از صدای ضربه چکش صلاح‌الدین به وجد آمد و به چرخ زدن پرداخت، صلاح‌الدین آن حالت را محافظت کرد و از اتلاف زر نیندیشید و مدام چکش (رک، زندگینامه مولوی، سپهسالار/۱۳۵)

و افلاکی نیز در مناقب‌العارفین، همین مطلب را با توضیحات بیشتری می‌آورد، و پس از به وجد آمدن مولوی از ضربات چکش زرکوبان «...صلاح‌الدین کار به شاگردان وا گذاشت و خود بیرون آمد، مولانا او را در آغوش کشید و بوسه بر روی و موی او زد و سماع کرد، صلاح‌الدین سالخورده، که به سبب ریاضت، ناتوان شده بود، دریافت که در سماع، یارای برابری با مولانا را ندارد، عذرها خواست و به دگان بازگشت و به شاگردان اشاره کرد که بی‌وقفه بر زر کوبند و لحظه‌ای دست از زدن بر ندارند و مولانا از نیمروز تا غروب سماع کرد و غزلی به مطلع زیر ساخت:

یکی گنجی پدید آمد در آن دگان زرکوبی      زهی صورت، زهی معنی، زهی خوبی، زهی خوبی

گولپینارلی، / ۱۸۱

۳. «...گفت: این غلام را صوتی خوش است و آوازی دلکش، من او را بفرستادم و صد شتر به وی دادم تا از آن‌جا مرا غله آرد، برفت و بر هر شتری زیادت از آن که تا تحمل شتر باشد، بار کرد و در راه خدی می‌کرد و شعر می‌خواند و شتران را می‌کشید و به تعجیل تمام، تا به مدت نزدیک این‌جا آمد، با دو چندان بار که او را گفته بودم، چون بار از شتران فرو گرفتند، شتران یگان و دوگان هلاک شدند...» (عوفی، ۳۶۶/۱۳۳۵)

۴. داستان سعدی از این قرار است:

«وقتی در سفر حجاز، طایفه‌ای از جوانان صاحب‌دل همدم من بودند و هم‌قدم، و قتهازمزه‌ای بکردندی و بی‌تی محققانه بگفتندی، عابدی در سبیل، منکر حال درویشان بود و بی‌خبر از درد ایشان، تا برسیدیم به خیل بنی‌هلال، کودکی سیاه از حیّ عرب به‌درآمد و آوازی برآورد که مرغ از هوا درآورد، اُشتر عابد را دیدم که به رقص اندر آمد و عابد را بینداخت و برفت، گفتم: ای شیخ! در حیوان اثر کرد و تو را همچنان تفاوت نکند.

دانی چه گفت مرا، آن بلبل سحری؟      تو خود چه آدمیی کز عشق بی‌خبری؟  
اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب      گر ذوق نیست تو را، کز طبع جانوری»

کلیات، گلستان/۵۰

۵. اینترلوکین‌ها، دسته‌ای از پروتئین‌ها هستند که در تولید خون و پلاکت‌های آن، تحریک لیمفوسیت‌ها و محافظت سلولی در مقابل ایدز، سرطان و سایر انواع بیماری مؤثرند.
۶. یعقوب بن اسحاق کندی (ف. ۲۵۸ هـ. ق) فیلسوف، حکیم، منجم، و اشتهر اطباء عرب و اسلام است وی از دودمان ملوک بنی‌کندی و معاصر با مأمون و معتصم و متوکل عباسی است و در بغداد ساکن بود و از لغات یونانی و سریانی آگاهی داشت، چنان که وی را مترجم در این زبانها گفته‌اند. در منطق، فلسفه، هندسه، حساب، موسیقی، نجوم و طب در حدود ۲۰۰ تألیف دارد...، از جمله آثار موجود او به زبان عربی، رساله فی النفس، الابانة فی وحدانية الله، فی مائیه العقل یا کتاب فی العقل را باید نام برد. (معین، فرهنگ)

### فهرست منابع

۱. اشرف‌زاده، رضا، ۱۳۸۶، فرهنگ باز یافته‌های ادبی از متون پیشین، دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، مشهد.
۲. سعدی، شیخ مصلح‌الدین، ۱۳۸۶، کلیات سعدی، بر اساس تصحیح فروغی، محمدعلی، به نشر، تهران.
۳. عطار نیشابوری، شیخ فرید‌الدین، ۱۳۳۸، اسرارنامه، گوهرین، سید صادق، صفی‌علیشاه، تهران.
۴. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، ۱۳۴۵، دیوان عطار، تفضلی، تقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
۵. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_، ۱۳۴۸، منطق الطیر، گوهرین، سید صادق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران.
۶. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، ۱۳۶۴، قابوسنامه، یوسفی، غلامحسین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ سوم.
۷. عوفی، سدیدالدین محمد، ۱۳۳۵، پانزده باب جوامع الحکایات، به اهتمام رضانی، محمد، کلاله خاور.
۸. فروغی، محمدعلی، ۱۳۴۴، سیر حکمت در اروپا، کتابفروشی زوار، تهران.
۹. قفطی، جمال‌الدین، ۱۳۷۱، تاریخ الحکماء قفطی، به کوشش دارایی، بهین، دانشگاه تهران، تهران.
۱۰. کمپ بل، دان، ۱۳۸۰، اعجاز موسیقی، ترجمه بهزاد، منیژه، نشر محمد، تهران.
۱۱. محقق، مهدی، ۱۳۷۸، هزار و پانصد یادداشت، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل، تهران.
۱۲. محمد بن منور، اسرارالتوحید من المبدء الی المعاد، به سعی شمس‌العرفاء، انتشارات سنایی، تهران، بی‌تا.
۱۳. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی.
۱۴. ناصر خسرو، ۱۳۵۷، دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، مینوی، مجتبی، محقق، مهدی، مؤسسه مطالعات اسلامی با همکاری دانشگاه تهران، تهران.